

( ۲۰۱ )

خلیفه شتافته احوال و باراکه در شام بود علی التفصیل بیان کردند .  
و بسیاری امرای اسلام در چنین هنگام دخول جناب خلیفه را  
در شام جائز ندیدند . عبدالرحمن بن عوف نیز حدیثی را که از  
در آمدن در جایکه و بایا شد منع میکند روایت نمود ( حدیث مذکور  
در صحیحین مسطور است ) لاجرم خلیفه باز کشته بجای ان امراکه  
بدار البقا رحلت کرده بودند دیگر از انصب گردانید . و بعد از  
دفع و بایرای تعزیه شهدا و تقسیم میراث ایام فراخور امر جناب  
یزدان و تفتیش احوال شام بشام آمده بار اندوهر را از دل محرومان  
نجیف بحسن تسلی خفیف کرده بجانب مدینه عودت و از آنجا بمکه  
رفته حج نمود . در سنه مذکور یعنی در هژدهم سنه هجرت سنیه  
قاضی شریح مشهور و معروف را حاکم کوفه و کعب بن سوار را  
حاکم بصره نصب فرمودند .

( فتح مصر )

هنوز امیر المؤمنین عمر در بیت المقدس بود که عمرو بن العاصی برای  
فتح مصر اجازت خواسته باشه اقوال در سنه بیستم هجریه بجانب  
مصر حرکت نمود . خلیفه نیز دنبالش ز بیر بن العوام را بامداد  
فرستاده ان محل را که در لسان قدیم بابلیون و بعد از ان  
فسطاط می خواندند و امروز هم بنام مصر قدیم معروف  
و مشهور است فتح نمودند .

وکیل مصر بنام مقوقس از رؤسای دین عیسی مسمی ابو مریم را بایک  
اسقف دیگر بطریق سفارت برای طلب آشتی ارسال نمود .  
اگرچه صلح بشرط تادیه نمودن پنجاه ملیون درهم بسه تقسیط  
و هر تقسیط در سه ماه قرار پذیر شده بود اما سپهسالار روم بنام

ارطوبون صلح را رد کرده ناکهان بر لشکر اسلام حمله آورد و در اندک زمان پای ثباتش لغزیده باز بر هم خورد . و لشکر اسلام اموال فراوان اغتنام و بسیاری رومیانرا اسیر و یک فرقه عسکر را بنسخیر ایلیو بولس که ( امروز نزدیک مصر بنام مطریه جایست و ایران ) و عوف بن مالک را بفتح اسکندریه و ابرهه بن الصباح را بفتح ( فرما ) فرستاده محاصره نمودند . مصریان از هزیمت لشکر روم صلح را مغتنم پنداشته بوجه سالف الذکر بتأدیه پنجاه ملیون درهم جزیه و با بعضی شرائط دیگر هم آشتی کردند .

و صلح نامه را عمرو بن العاصی امضا و زبیر بن العوام بادو فرزندش گواه و نویسنده صلحنامه و ردان هم امضای خود را بران وضع نمود . اسکندریه نیز مدت سه ماه محصور مانده و آخر الامر صلح آنجا هم بتأدیه مبلغ دوازده هزار دینار قرار یافت .

اگرچه بعد ازان مقوقس اسیران محاربه را از اسلام باز خواسته بود اما عمرو بن العاصی بدو چنان جواب داد که آنچه در محاربه اغتنام میکردد واپس داده نمیشود . مگر خلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه فرمود تا بمضمون حدیث شریف ( انکم مفتتحون مصر فاستوصوا باهلها خیراً ان لهم رجاً و صهراً ) اسیران مصر را باز دادند . معنایش آنکه . چون شما مصر را فتح خواهید کرد . باید که باهل ان خوبی نماید . چونکه ایشان صاحب حرمت و صهریت هستند . حرمت و صهریت اهل مصر عبارت از آنست که وقتی مقوقس جاریه بنام ماریه بطریق هدیه پیغمبر علیه السلام فرستاده بود که فرزند آنحضرت بنام ابراهیم از و پیدا شده است . هر چند عمر بعد ازان بجانب نوبه هم بکفرقه عسکر را

فرستاده بود اما ایشان بوصول نتیجه واپس گردیدند .  
( وقعه نهانند و فتح همدان و دیگر بلاد و قلاع )

چون بعد از فتح اهواز یزدجرد یقین دانست که اکنون تنها با اسلام مقاومت کردن بغایت دشوارست . لاجرم از خاقان ترکستان و ملوک اطراف و اکناف امداد خواسته و از مملکت خود نیز که هنوز در دستش باقی مانده بود همه را امکن لشکری منتظم ساخته در نهانند جمع شدند . سعد بن ابی وقاص احوال ایشانرا بجانب خلیفه نوشته بحزم تمام منتظر حرکات و سکنات ایرانیان بود که دران اثنا بعضی شکایتهای بی سرو پا در حق سعد بظهور آمده خلیفه نیز برای تحقیق اسباب شکایات مفتش عموم ولایات یعنی محمد بن مسلمه را فرستاد . چون محمد بملک عراق رسیده احوال سعد را تفتیش نمود . اساس شکایاترا واهی دیده شکایت کنندگان یعنی جراح ابن سنان و رفیقانشرا با سعد همراه خود گرفته بمدینه رسانید . جناب خلیفه نیز بعد از تدقیق و تحقیق موفور شکایات مذکور را بی اصل و اساس یافته از ظهور اختلاف اهل اسلام علی الخصوص در هنگام چنین محاربه کلان بسیار اندوهناک گردید . و برای علاج چنین امر دشوار با اصحاب کبار انجمن مشورت عقد کرده و سعد را بحضور خود طلبانیده پرسید که در وقت آمدن کدام کس را بجای خود وکیل گذاشتی . سعد گفت عبدالله بن عتبان را . خلیفه افکارشرا پسندیده عبدالله را بجایش ابقا و از دیگر حالات انجمن نیز سؤال فرمود . سعد گفت اگر چه شاه ایران بقدر صد و پنجاه هزار نفر جرار تیغ گذار در نهانند فراهم آورده و از ملوک نواحی نیز امداد خواسته و ایشان هم دعوتشرا قبول کرده اند .

مکراهل کوفه نیز آرزوی آن دارند که گروه گروه شده برای تاخت و تاراج ایران روان شوند . عمر رضی الله عنه بجانب اهل انجمن متوجه شد و گفت من می خواهم که عسکر اسلام را جمع نمایم و هر قدر که فراهم می توانم آورد . همراه خود گرفته بسوی میدان کارزار رفته جنکاوران اسلام را امداد نمایم . شما درین چه مصلحت می بینید . نخستین طلحه بن عبدالله که مسن ترین همکنان بود بر پاخواست و گفت یا امیر المؤمنین تجربهای بسیار و انقلاب روزگار ترا انسان کامل و هوشیار ساخته است . هر چه می فرمایی شایان و سزاوار است . و ما همیشه سر خود را بر خط فرمان تومی نریم . و در اجرای او امر مسارعت می نمایم .

چون طلحه بعد از اتمام کلام بجای خود آرام گرفت . خلیفه باز بجانب حضار متوجه شد و گفت شما چه می گویند . عثمان بن عفان برخواست و گفت باید که لشکر شام و یمن را بنویسید که مقداری کافی از عسکر برای نکهبانی کشور گذاشته دیگران بامداد شتاب نمایند . شما هم با ساکنان حرمین ب حرکت آمده . و در میان بصره و کوفه بجایی مناسب لشکرگاه ساخته . و کار را از نزدیکی بچشم خود دیده فراخور آن عمل نمایید . و ازین کار هرگز دور ننشینید چونکه این کار هنوز تمام نشده است بلکه بعد ازین هم کارزارهای بسیار و جنگهای خونخوار بوقوع خواهند آمد . چون عثمان بعد از بیان این کلام بر جای خود آرام گرفت خلیفه باز از حاضران مجلس پرسید که شما چه می گویند . علی بن ابی طالب برخاست و گفت اگر لشکر اسلام از شام براید . البته رومیان باخذ انتقام قیام خواهند کرد . و اگر قوه عسکریه

ازین زایل شود حکمران حبش نیز چشم طمعا برین خواهد  
 کشاد . و اگر شما با اهل حرمین از مقر خلافت تباعد ورزید .  
 هر آینه طوائف عرب نیز نقض عهد نمایند . و کارهای دنیال  
 از کارهای پیش دشوارتر خواهند شد . پس باید که با اهل بصره  
 بنویسید تا دلاوران اسلام را بسه قسم تقسیم کرده يك قسم را بدیدن  
 کاروبار اهل و عیال و قسم دیگر را برای محافظه معاهدات گذاشته  
 قسم سوم بامداد عسکر کوفه مسارعت نمایند . ما از ظهور اسلام  
 تا این زمان بکثرت شمار دلاوران کارزار نکرده ایم بلکه همواره  
 بر نصرت الهیه تکیه زده و در میدان حرب ثبات ورزیده پیکار  
 نموده ایم . چون کار ثبات سرانجام می یابد . پس کثرت اعدا  
 مانع فوز و نصرت مائمی تواند شد .

عمر افکار علی را پسندید و گفت فی الواقع رأی رزین و افکار متین  
 نیز همینست . بعد از آن بحضرت متوجه شد و گفت اکنون بمن  
 بیان نمایند که بجای سعد بن ابی وقاص کدام کس را نصب کنیم .  
 گفتند شما احوال رجال را از ما بهتر می دانید . هر کس را که  
 مناسب بینید انرا نصب نمایید . عمر گفت من درین کار نعمان  
 بن مقرن را مناسب می بینم . دیگران هم درایت و کفایتش را  
 تصدیق نموده گفتند آری اهلست . دران اثنا نعمان بایک فرقه  
 عسکر کوفه شهر جندی شاپور و سوس را فتح کرده بود که خلیفه از  
 خدمت جدیدش خبر فرستاده فرمود که لشکر را در موقع ماه فراهم  
 ارد . نعمان دلاوران اسلام را از اطراف و اکناف فراهم  
 آورده فراخور امر خلیفه بجانب ماه بشتافت . و عشیرت الراود که  
 از دیگران به محاربه مشتاق تر بود از هر کس زودتر رسیده و در اندک

زمان لشکر اسلام در موقع ماه اجتماع . و نعمان هم ایشان را مرتب  
 و منتظم ساخته بجانب نهاوند عزیمت نمودند . سپهسالار ایران  
 فیروزان نام نیز لشکر خود را مانند سد آهنین بسته و هر دو لشکر روی  
 بهم آورده مدت دوروز در میدان کارزار ثبات ورزیده پیکاری  
 خونخوار نمودند . روز سوم لشکر ایران درون قلعه پنهان شده  
 از ترس جان بیرون نیامدند . چون چند روز حال برین منوال  
 مرور نمود . و بر آوردن شان بمیدان امتحان دشوار شده بود .  
 پس نعمان سالار فرقه سواران اسلام یعنی قهرمان قفقاع را حاضر  
 گردانیده برای بر آوردن لشکر ایران بهر حیلتی که باشد باهم مشورت  
 کردند . بعد از آن از یکطرف قفقاع سواران خود را مرتب  
 ساخته نزدیک نهاوند رسید . و از طرف دیگر نعمان پیادگان  
 را در کین نهاده منتظر کار گردید . نخستین قفقاع رو بروی  
 استحکام نهاوند بعضی حرکات جعلی نموده غیرت ایرانیان را  
 چنان بحرکت آورد که یکبار لشکر ایران با استعداد تمام از استحکام  
 برآمده صف مصاف رایبار استند . و بعضی آلات آهنین را که  
 بصورت خار پشت ساخته بودند . و بزبان عربی انرا (حسک)  
 میگویند . در میان استحکام و میدان رزم دلاوران بینداختند .  
 تا مبارزان ایران در عرصه کارزار ثبات و قرار ورزیده فرار نکنند  
 قفقاع نامدار چند بار در میدان کیرودار درآمده و خود را شکست  
 جعلی داده و آتش غیرت دشمنان را تیرتر گردانیده آهسته آهسته خود  
 را پس می کشید که ایرانیان بامید نصرت بشوق تمام در پی سواران  
 اسلام افتاده و از استحکام خیلی مباحثت ورزیده نعره زنان می رفتند که  
 یکبار سواران قفقاع قهرمان مانند تندر آتش فشان باز گردیده .

و پیادگان نعمان هم از کین بدرجسته جنکاوران طرفین پای تبارا  
 در میدان کارزار برقرار نهاده چنان پیکار خونخوار نمودند که سردار  
 لشکر اسلام نعمان بزخم تیرجان ستان عازم دار جنان  
**ک**کردید . و برادرش وجود خون الود شرا از چشم عسکر  
 اسلام نهان داشت . تا باعث فتور جنکاوران نکردد . چون  
 نعمان قبل از در آمدن در میدان حرب گفته بود که اگر من شهید شوم  
 دران صورت بجای من حذیفه را امیر جیش باید کرد . و اگران  
 هم شهید گردد فلان ذات را و بعد از ان هم فلان و الحاصل نام هفت  
 ذات را پیایی بیان کرده و هفتم نیز مغیره بود . پس رایت سعادت را  
 حذیفه برداشته در میدان در آمد . و از وقت پیشین تاتاریکی شب  
 محاربه شدید ممتد کشته بعد از ان لشکر ایران بکلی پریشان شده  
 رو بگرین نهادند . و بسیاری شان بر چنکا لهای آهنین افتاده هلاک  
 شدند . و کسانیکه از چنکا لهارهایی یافته بودند در خندقها  
 سرنکون کشته رخت حیات را بعرضه ممات بردند . و از انانکه  
 در میدان حرب کشته شده بودند . دو چند بیشتر در چنکالهای  
 آهن و خندقهای عمیق و پهن افتاده نابود گشتند . در تاریخ  
 روزگار محرزست که درین کارزار از لشکر ایران و یاوران شان  
 از صد هزار نفر بیشتر قبای مرگ در بر کردند

چون خبر این فتح شدید بواسطه برید بمدینه رسید . خلیفه از  
 شهادت نعمان محزون شده از چشم حقایق بین سرشک غم و الم را  
 مانند قطرات ابر بهار نثار ساخت . لشکر اسلام انقدر اموال  
 فروان درین کارزار اغتنام کرده بودند که بعد از بر آوردن خمس  
 بهر سوار مبلغ شش هزار و به پیاده نیز دوهزار درهم حصه افتاد

رئیس معبد سده مو بدان بعض جواهر کرانهارا که در يك اتشکده  
 ایران محفوظ بود همراه گرفته و وسیلهٔ امان خود ساخته بامیر  
 الجیش اسلام حذیفه برده تسلیم نمود . عسکر اسلام جواهر  
 مذکور را بطریق هدیه باخس مال غنایم همراه السائب بن  
 الاقرع که کاتب تقسیم مال غنائم بود بیت المال فرستادند .  
 مگر خلیفه نجس غنایم را بیت المال وضع نموده جواهر مذکور را  
 واپس فرستاد تا حاصل قیمت از انیز در میان خود تقسیم نمایند .  
 و لشکر اسلام از ابدومیلیون درهم فروخته تقسیم کردند . میگویند  
 خریدارش نیز بمبلغ چهار ملیون درهم فروخته دومیلیون درهم  
 دیگر هم از ان سودمند شده است .

بعد از فتح نهاوند شیرازهٔ دفتر حکومت ایران از هم کسسته و حال  
 ایرانیان هم بر هم خورده نتوانستند که بار دیگر هم قشونی بزرگ  
 مرتب سازند . اسلام فتح نهاوند را فتح الفتوح نام نهادند . چون قوت  
 ایران برای مقاومت اسلام نماند . دلاوران اسلام فراخور  
 امر خلیفه فرقه فرقه شده و هر فرقه همراه امیری باستیلای ممالک  
 ایران مشغول گشتند

### ( فتح دینور و صمیره و سیروان )

ابوموسی از نهاوند بجانب دینور عزیمت و مدت پنج روز محاصره  
 و بشرط دادن جزیه با اهل آنجا صلح نموده روی بسوی سیروان  
 نهاد . با ایشان هم مانند شرایط صلح اهل دینور اشتی کرده  
 و السائب بن الاقرع را بسوی صمیره فرستاد . ساکنان آنجا نیز  
 مانند دیگران در دایرهٔ صلح و صلاح درآمدند

### ( فتح همدان و ماهین و بعضی جاهای دیگر )

چون لشکر ایران در نهاوند و جاهای دیگر شکست خورده انجا

بهدان آوردند . نعیم بن مقرن و بهادر قعقاع نیز عنان عزیمت را بسوی همدان گردانیدند . و محافظ همدان خشر شنوم نام از مقاومت اسلام عجز خود را اظهار کرده از سر داران اسلام امان خواست . ساکنان ماهین نیز بر اثرش اقتفا و از حدیفه امان را استدعا نموده بزلال عدالت اسلام تازه و خندان شدند . چون خبر آسایش ایشان باطراف و اکناف منتشر گشت دیگران هم از امر او ملوک ان نواحی امان خواسته و استدعای ایشان هم بنهج شرع شریف بموقف قبول رسیده در سایه صلح و صلاح آرام یافتند . و کسانی که بچوانب و اطراف متفرق شده بودند باز گشته بامن و امان بکار و بار خود مشغول شدند

### ( فتح کرمان و اصفهان )

چون از اصحاب کرام پیغمبر علیه السلام عبدالله بن عتبان بادلا و ران اسلام بفتح جی و یا اصفهان توجه نمود . در ابتدای امر کلانتر اصفهان الفاذوسفان نام مخالفت ورزیده و آخر الامر بضرب شمشیر دلاوان اسلام تاب نیاورده دهان نیاز را باز کرد و گفت اگر در هنگام عودت ساکنان نواحی مفتوحه که از وطن خود بدر رفته اند اراضی و املاک شان بدیشان تسلیم شود همکنان ماجزیه را قبول خواهیم کرد عبدالله رضی الله تعالی عنه التماس را قبول و فراخور فرمان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه السائب را محافظ اصفهان نصب کرده بتاریخ بیست و دوم سنه هجرت سنیه بجانب کرمان متوجه شده و نزدیک کرمان همراه سهیل بن عدی ملاقات کرده بتاریخ بیست و سوم سنه هجریه کرمان را بضرب شمشیر مسخر گردانیدند

## ( فتوحات و وقایع تاریخ بیست و دوم سنه هجرت سنیه )

بوجه سالف البیان چون نعیم بن مقرن و قعقاع همدانرا فتح کردند .  
 اگر چه ساکنان همدان در اندک زمان باز عهد را شکسته باشند .  
 اما نعیم همدانرا با ملحقا تش باز بطریق صلح و صلاح استرداد و کار  
 ساکنان انجا بیاج و خراج مربوط ساخته اهل ازربایجان و دیلمرا  
 نیز برای تبعیت دعوت نمود . ایشان دعوت شرار دکر دنده .  
 و اسفند یار یعنی برادران رستم که در جنگ قادسیه بقتل رسیده بود  
 با اهل ازربایجان و زبیدی نام امیر نیز با اهل ری بجهت مقابله نعیم  
 در محل و اجرود نام لشکر افرام آوردند . چون نعیم از افکار  
 شان خبردار گشت در همدان یزید بن قیس را بجای خود وکیل  
 گذاشته بچنگ ایرانیان عزیمت نمود . و تقابل فریقین در و اجرود  
 واقع و ایرانیان باز منهزم و پریشان گشته و والی کوفه مغیره نیز  
 ( برأ ) بن عاز را برای تسخیر قزوین معین کرده بسوی ابهر  
 رفت . و در انجا هم بعد از محاربه خورد ایرانیان امان  
 خواستند . و ایشانرا امان داده بجانب قزوین عزیمت نمود .  
 اهل قزوین هم از امداد دلیان نا امید شده در دایره اشتی  
 درآمدند . بعد از ان بجانب دیلم رفته و دلیانرا کوشمالی بواجبی  
 داده و کار ایشانرا بجزیه مربوط و بلاد کیلان و طیلسانرا پایمال  
 و زنجانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود . ( برأ ) هنوز بفتح دیلم  
 مشغول بود که نعیم از و اجرود بسوی ( ری ) عزیمت فرموده .  
 و حاکم ری سیاوش از اهل دنیساوند و طبرستان و قومس و کرکان  
 امداد خواسته و ایشان هم بتصور آنکه پیش سیلاب رحمت  
 سدسید میتوانند شد بسیاوش یاری نموده . و محاربه بدامن کوه ری

واقع شده دلاروران اسلام باز مظفر و منصور و ایرانیان مغلوب  
و مقهور و بدلات زبینی نام امیر که باسلام میلی تمام داشت بلده ری  
مفتوح شده و بسیاری اموال باغتنام رسیده و خمس مال را بیت  
المال ارسال و اداره ولایت ری بزبینی تفویض و مملکت  
قدیم ایشانرا تخریب و برای بنای بلده دیگر که اوراری میگویند  
زبینی را معین کردند

نعیم بن مقرن بعد از تنظیم کار ولایت ری و تأمین اهل مملکت بجهت  
فتح قوس و کرکان و طبرستان عزیمت و بامر خلیفه برادر  
خود سوید بن مقرنرا همراه دیگر امرای جناب خلیفه نام  
ایشانرا بیان کرده بود بفتح قوس ارسال نمود

چون سوید بقوس واصل گردید اهل آنجا و دیگر طوائف فرس که  
بطبرستان التجا آورده بودند راغب صلح گشتند . سوید هم  
آرزوی ایشانرا بشرط تأدیه جزیه قبول و بعد از آن از قوس  
بجانب کرکان توجه نموده و بنحان کرکان که زرنان نام داشت  
مکتوبی فرستاده برای تبعیت و اطاعت دعوت نمود زرنان چنان  
نوشت که اگر اداره مملکت را بمن سپارید و در وقت معین کردن  
جزیه هم بتسکین همچنان مخالفان اهل کرکان مرا بالشکر امداد نماید  
تبعتر قبول خواهم کرد . سوید التماسشرا قبول کرده و زرنان هم  
بمسکر اسلام آمده باهم بیستام رفتند . و لشکر را تعبیه کرده  
بجز لشکریان زرنان که بجهت مطیع گردانیدن اهل ایران سعی فراوان  
میکردند کار دیگرانرا بیاج و خراج مربوط ساختند . درین  
سال عمرو بن العاصی نیز از بلاد غریبه برآمده و بمکان برقه نام واصل  
شده از قوم بربر باطائفه لوانه که از قدیم الایام بدان طرف مسکن

داشتند . بشرط دادن سیزده هزار دینار جزیه در هر سال  
 مصالحه نمود . و از آنجا بطرابلس رفته و مدت يك ماه آنرا محاصره  
 کرده و بعد از آن از طرف کنار در یاراهی یافته ناکهان بشهر در  
 آمدند . بعضی ساکنان آنجا بر کشتیها که نزدیک کنار دریا  
 لنکر انداز بودند سبکبار سوار شده فرار نمودند . و لشکر اسلام  
 شهر را تسخیر و راه قلعه سبره نام را نیز که از مدتی در محاصره بود  
 یافته درون در آمدند . چون از فتح طرابلس و سبره استیلای ممالک  
 خریبه آسان گشت حکومت رومیان در اندک زمان از طرف  
 غرب یعنی افریقا زائل و شمس اقبال دولت جهانگیر ایشان بسمت  
 افول مائل گردید . سنت الله فی عباده

( فتح آزر بایجان و شهرزور و ضامغان )

از طرف اسلام برای استیلای آزر بایجان از امرای اسلام بکیر نام  
 بن عبدالله معین شده . و از طرف ایرانیان فرزند فرخزاد که در کارزار  
 ماهرود فرار نموده بود و اسفندیار یعنی برادر رستم که در نبرد قادسیه  
 بقتل رسیده بود بسیاری او باش و اشرار را فراهم آورده و در کوهها  
 بمقابله و مقاتله بکیر بن عبدالله مهیا شده . اما بحمله شیران اسلام  
 تاب نبرد نیاورده لشکرش مغلوب و دلگیر و خودش نیز بدست غازیان  
 اسلام اسیر گردید . و بشکرانه سلامت فتح نواحی آزر بایجان را  
 بطریق صلح تعهد نمود . بکیر آرزویش را قبول کرده و در اندک  
 فرصت بجز اهل قلاع منبعه کافه دهقانان ولایت آزر بایجان بقبول  
 تأدیه جزیه امان خواستند . چون فتح قلاع بامداد محتاج بود  
 پس خلیفه بنعیم تحریر نمود که بعد از فتح شهری سمالک بن خرشته را  
 بامقداری عسکر برای امداد بکیر ارسال نماید . خرشته فراخور

امیر خلیفه بامداد بکیر رسیده آن قلاع را که رو بروی خود داشتند فتح نمودند . عتبه نیز از آن معاقل که بجانب خود داشت بعضی را بی جنگ و پیکار و بعضی را بضرب شمشیر آبدار کشاد . اگر چه در آن اثنا بهرام بن فرخزاد بامقداری عسکر بعثه تعرض نموده بود ولیکن در اندک زمان آن هم پریشان شده کافه قرا و قلاع ولایت از ر بایجان در قبضه تصرف اسلام درآمدند . و عتبه بن فرقد سمال را بدان اطراف که بکیر فتح کرده بود عامل ساخته و بعد از آن شهر زور و ضامغان را فتح و طائفه اگر ادر را که بمقابله و مقاتله اش مهیا شده بودند استیصال و مژده فتح تمامی خطه از ر بایجان باخس غنائم همراه بکیر بجانب خلیفه ارسال نمودند . عمر رضی الله تعالی عنه بوصول خبر فتح عتبه را با زر بایجان و هرثمه بن عرفجه را بموصل والی ساخت

( فتح موقان و غزا نمودن اسلام با اقوام ترکستان )

سراجه بعد از تسخیر نمودن در بند تفلیس باستیلائی کوهستان که ارمنستان را احاطه مینمایند مباشرت و بکیر را بفتح موقان و حبیب بن سلمه را بتسخیر تفلیس و حذیفه بن الیمان را بکوهستان لان و سلمان بن ربیع را بضبط دیگر جهات معین کرده بائمر المؤمنین خبر فرستاد . چون از سبب مواقع منیع و اراضی وسیع قوه عسکریه اسلام کافی نبود پس تنها بکیر موقان را تسخیر نموده نتیجه مأموریت دیگران از قوه بفعل نیجامید . عبدالرحمن بن ربیع بامر خلیفه از در بند تجاوز نموده و از اقوام ترکان قبیله بلنجر را پایمال و از انجا بقدر دو یست فرسنگ درون درآمده و با غنائم فراوان باز بدر بند عودت و تا زمان خلافت عثمان بن عفان با اقوام ترکستان غزا و ترکان هم بجان آمده آخر الامر بایکدیگر اتحاد و قوت خود را

مزداد ساخته بشدت تمام حمله های فراوان آورده عبدالرحمن را  
شهادت کردند . بعد از آن رایت اسلام را برادرش سلمان برداشته  
بادیگر امیران اسلام از راه کیلان بکرگان رسیده قرار گرفت

### ( فتح خراسان )

بروجه سالف البیان در میان اسلام و ایرانیان جنگهای فراوان واقع  
وقشونهای ایران پراکنده و پریشان و شاه ایشان یزدجرد نیز از یکمکان  
بمکان دیگر گریزان گشته . و اقوام فرس را بچنگ و پیکار اسلام تشویق  
و بعضی کسان را از راه سعادت رفیق صلح و صلاح تفریق نمود  
و از تقض عهد بعضی ایرانیان اصحاب کرام نیز همراه خلیفه پیغمبر  
علیه السلام انجمن مشورت را عقد کرده . بمحو و ازاله حکومت  
ایران قرار قطعی دادند . و بعد از آن عساکر اسلام با طرف  
و اکناف ایران بحمله آوردن آغاز نمودند . چنانچه هر یکی از امرای  
اسلام درفش سعادت فرجام را بردوش گرفته برای تسخیر بلده  
روان شده بود . احنف بن قیس نیز که بجانب خراسان یافت شده  
بود هرات را بضرب تیغ و تبر مسخر و صهار نام امیر را محافظ انجامقرر  
و مطرف بن عبدالله را بفتح نسا پور و حرث بن حسان را بتسخیر سرخس  
مأمور و خودش نیز بمرکت آمده و مرو و شاه جهان را کشاده حارثه  
بن نعمان را نکهبان مرو و شاه جهان ساخته بجانب مرو ورود  
عنایت می نمود که جنود کوفه هم بامدادش رسیده و مرو را ورود را  
نیز زود گرفته بجانب اقوام مختلفه که شاه ایران بر حدود ترکستان  
در بلخ فراهم آورده بود اسپان خوش خرام را نیز عنان ساخته  
بسان قیل دمان در میدان در آمده و شاه ایران بحمله دلاوران اسلام  
تاب نیاورده مانند وزیر بی تدبیر از اسپ خیال فاسد بردومات پیاده

شده رخ همت بر تافت . و از نهر جیحون گذشته افتان و خیزان  
 بجانب ترکستان بشتافت . بلاد طخارستان و نساپور و خراسان هم  
 در قبضه تصرف اسلام درآمد . بعد از آن احنف بن قیس با طرف  
 و اکناف ماملان صاحب انصاف نصب نموده و بجانب مرو و رودباز  
 کشته فتوحات آن نواحی را بکان بکان بخلیفه زمان بنوشت . چون  
 دلاوران اسلام بوجه آتی البیان از طرف بحرین نیز با قلم فارس تجاوز  
 نموده نائل فتح و ظفر شده بودند . پس عمر رضی الله تعالی عنه  
 بواسطه منادی اهل مدینه را بمسجد رسول الله فراهم آورده مکتوب را  
 بخواند . و فتوحات عظیمه را از سر تا پایان و بر منبر برآمده جواهر کلام را  
 بدین وجه افشاند که . ای ناس امر و زبده است دولت فرس در ملک  
 ایران بقدر یک کز هم از زمین نمائده است . و ما بدان فتوحات که  
 جناب یزدان بواسطه پیغمبر خود محمد علیه السلام ما را وعده فرموده  
 بود نائل شده هستیم . تا که ما بامر خدا و سنت رسول الله اقتدا  
 و اتباع می نمایم البته اینحال سعادت ما هم پایدار خواهد ماند .  
 اما اگر اخلاق را تبدیل نماید هر آینه ملک شما هم بدست امم دیگر خواهد  
 افتاد . پس مواد مذکور را بخوبی اندیشیده فراخور آن عمل نماید .  
 بعد از آن بمضمون حکمت مشحون آیه کریمه ( ان الله لا یغیر  
 ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ) سامع حضار را مشغول و بمفهوم  
 خطاب ربانی قلب مؤمنان را منور و ملطف گردانید . و باحنف  
 بن قیس خبر فرستاد که از نهر هرگز تجاوز نباید نمود . اگر چه قبل  
 از آن شاه ایران بمرو و رود رود یافته سفیران خود را بطلب امداد بجانب  
 ملک صغد و قدر خان ترکستان و خاقان چین فرستاده بود اما خاقان چین

بعد از تحقیق احوال مسلمین انجام و خیم شاه کوتاه بین رابدور بین  
یقین دیده سفیران یزد جرد را برای صلح نمودن با اسلام اندر زهای  
فراوان داده و ایس فرستاد . مکر خان ترکستان و اهل فرغان و حکمران  
صفد بعد از آنکه شاه در جنگ بلخ تباها شده از دریا گذشته بود باز دحام  
تمام مانند مور و ملخ ببلخ رسیدند . دلاوران اسلام نیز احنف را که  
بجانب مرو ورود عزیمت فرموده بود زود از کاهی حال اکاهی  
دادند . لاجرم احنف بایست هزار نفر عسکر بسوی بلخ رفته  
بدامن کوه قرار گرفت . و عسکر طرفین در استحکامها درآمده  
و برای مبارزه حاضر شده و سه نفر ترک که در شجاعت و بصالت  
مشهور ترین ترکان بودند بمبارزه احنف بمیدان افتران پویان و با  
شمشیر بران احنف یکان یکان بجانب بیابان عدم روان . و احنف  
نیز بسوی معسکر خود خرامان گشت . خاقان ترکستان اینحال  
دهشت اشتمال را از فال شئامت مأل پنداشته و یزد جرد را تنها  
گذاشته شباشب بالشکر خود از نهر گذشته دنبال کار خود گرفت .  
یزد جرد هم بانفایس امتاع و آلات مرصع و اشیای کرانبها و نقود  
موجود و جواهر نامعدود که از ایران باخود آورده بود مانند دود  
زود از نهر گذشتن آرزو مینمود که ارکان دولت و اعیان ممالکت  
نتیجه صالح مصالحه را با اسلام تفسیر و بد اخلاقی و تلخ مذاقی ترکان  
رایگان یکان تقریر نمودند . چون شاه ایران سخن ایشانرا بسمع  
قبول نرسانید ایشان هم بمخشم تمام خزاین و اموالشرا بقهر و جبر  
از دستش درر بودند و یزد جرد از کنار جویبار باافکار دلفکار  
سبکبار گذشته در جایی که خان ترکان آرامگاهش نشان داده بود بار  
اقامت انداخته تا خلافت عثمان بن عفان در ترکستان اسکان نمود .

و بزرگان ایران که از وی روگردان شده بودند با احنف طرح مصالحه انداخته و جزیه را قبول کرده اموال و اشیا که از دست شاه یعنی یزدجرد ر بوده بودند با احنف تسلیم نمودند . بعد ازان احنف اندکی در بلخ آرام و اموال غنایم را تقسیم و عسکر کوفه را در جاهای مناسب تعبیه و تنظیم ساخته بجانب مرو ورود نمود . چون امرای اسلام با استیلای ایران قرار داده بدیار فارس تجاوز نمودند . لشکر ایران نیز بمقاومت ایشان فراهم آمده بجهت حرب تدافعی جایجا برپا شدند . چنانچه از امرای اسلام مجاشع بن مسعود بجانب شاپور وارد شیر خره میرفت که ناگهان لشکر ایران بروی حمله آورده و در اندک زمان باز شکست خورده ( توج ) را پناه خود ساختند . و عسکر اسلام توج را دیگر بار بضرب تیغ آبدار کشاده جنگاوران ایرانرا کوشمالی خوب دادند . و ساکنان ان نواحی باز جزیه را قبول و در حصن حصین صلح و صلاح دخول نمودند ( قبل ازین در محاربه موقع طاوس علام الخضر می توج را فتح کرده بود )

از سرداران اسلام عثمان بن العاصی هم بفتح اصطخر مقرر شده و در مکان جور نام يك فرقه لشکر ایرانرا در بدر ساخته و بعد ازان اصطخر را کشاده و از انجا بکازرون و نو بندجان رفته انها را نیز زیر و زبر نمود . و ابو موسی بامدادش رسیده شیراز و ارجان را هردو با هم کشاده باج و خراج ان نواحی را نیز مقرر کردند . بعد ازان عثمان بسوی جنباه روان و در مکان جهرم لشکر ایرانرا پریشان کرده جهرم را نیز فتح نمود . از سرداران اسلام ساریه بن زینم نام بجانب ساودا را بکرده رفته و محاصره انجارا بهم رسانید .

اهل ایران از طائفه کردن امداد خواسته . و ایشان هم باز جام  
 تمام رسیده در صحرا بحار به شدید کردند . بحمد تواتر رسیده  
 است که در آنروز خلیفه رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه در مسجد  
 شریف بر منبر برآمده خطبه میخواند که قلت شمار دلاوران اسلام  
 و کثرت و وفرت دشمنان و موقع دشوار و کارزار خونخوار بر آت  
 قلب همایونش عکس پذیر گشته از سیاق خطابت بدر رفت و گفت  
 ( یاساریة الجبل الجبل ) میگویند صوت مبارکش بمسج ساریه  
 و اصل گشته زود خود را بدامن کوه کشید . و بعد از تبدیل مکان  
 لشکر اسلام باز بردشمنان دست یافته مال فراوان اغتنام . و در میان  
 آن درجی پراز جواهر کرانبها یافته بطریق هدیه باخس مال بیت  
 المال ارسال نمودند . خلیفه آنرا برای تقسیم کردن در میان جنگاوران  
 اسلام باز فرستاد . سهیل بن عدی نیز بفتح کرمان رفته و عبدالله  
 بن عبدالله بن عبان با دلاوران اسلام که همراه داشت بامدادش شتافته  
 و در اثنای راه بیکفرقه بزرگ لشکر ایران دوچار شده و در وادی  
 انجا کارزاری شدید بوقوع آمده و لشکر اسلام غالب شده و سر راه  
 ها گرفته و کریندگان ایرانیان راه نجات نیافته بسیاری شان  
 در ورطه هلاک گنم شدند . و نسیر بن عمرو نیز برای استیلای جیرفت  
 می رفت که در اثنای راه محافظ کرمان را یافته و کارش تمام ساخته بچیرفت  
 درآمد . اگرچه بعض مؤرخین میگویند فاتح کرمان عبدالله بن  
 بدیل است اما این اختلاف تنها از التباس اسم بظهور آمده است .  
 و عاصم بن عمرو هم بفتح سجستان که از ولایت خراسان فراختر بوده  
 و ساکنانش در اکثر اوقات با طوائف ترکستان جنگ میکردند رفته  
 و در اراضی سفلی آن نواحی با سر بازان ایران جنگیده . و ایرانیان

پشت خود را بر گردانیده در استحکام زرنج با هزار مشقت ورنج در آمدند . و دلاوران اسلام از اهرام محاصره نموده با قبت الامر بشرط دادن خراج مصالحه کردند . الحکم بن عمر و الثغلی بسمت مکران رفته و از امرای اسلام عبدالله بن عبدالله و شهاب بن محازق و سهیل بن عدی با امدادش رسیده و اهل سندهم بمکران امداد رسانیده محاربه عظیم بوقوع آمد . درین بازار کیرودار نیز لشکر اسلام مظفر و منصور کشته دشمنان را تا کنار نهر دور و مهجور ساخته و از آنجا بمکران آمده خبر فتح را بخلیفه اشعار و چند روز در مکران اقامت را اختیار کردند .

چون در هنگام محاربه اسلام با ایرانیان عمر رضی الله تعالی عنه با موسی خبر فرستاده بود که در حین اقتضا تا نهایت حدود بصره رفته جنگا وران اسلام را امداد نماید . بنابراین ابوموسی با مقدار کافی از عسکر بجانب بیروز توجه و با اهل اهواز که بسیاری ایشان از طائفه اکراد بوده در میان نهر تیری و منادر فراهم آمده بودند دوچار و از طرفین مهاجمه های بسیار و مقاتله خونخوار بظهور آمده هر چند درین جهاد سردار مهاجرین بنام زیاد شهید گردیده بود . باین همه دلاوران اسلام فراخور عادت مألوف بنصرت الهیه تکیه زده و در میدان جهاد صبر و ثبات ورزیده چنان حله های غضنفرانه آورند که دشمنان اسلام از بیم جان افتان و خیزان در بعضی مواقع مستحکم رسیده متحصن شدند . چون ابوموسی دید که اکنون مجال دشمنان از حله و اقدام بکلی منقطع گشت برادر خود ربیع بن زیاد را برای استیصال کردن که در استحکام بودند معین و خودش برای امداد آن فرقه اسلام که در آن هنگام بجهت فتح

اصفهان میرفتند عزیمت و بعد از فتح اصفهان بجانب بصره عودت نمود . برادرش ربیع نیز استحکام بیروز را کشاده و کار اکراد را بجزیه قرار داده روی عزیمت بسوی بصره نهاد . و خمس مال غنایم را بامزده فتح خداداد بمدینه فرستادند . درین اثنا ضبه بن محض از روی غرض در حق ابوموسی بعض خطاها را بافترا نسبت داده پیش خلیفه شکایت برد . خلیفه نیز ابوموسی را بمدینه خوانده و بعد از تدقیق و تحقیق افترای ضبه را بقین دانسته ابوموسی را باز بر منصب قدیم خود مقیم کرد انید چون از مواد شکایات مذکور یکی آن بود که کویا ابوموسی زیاد بن ابی سفیان را بلا استحقاق در مصالح حکومت استخدام مینماید . خلیفه زیادر انیز طلبیده و اهلیت و کفایتش را بمیزان انصاف سنجیده و قابلیت و استعداد شرا بچشم حقایق بین مشاهده فرموده از اهرم بمأموریت خود باز فرستاد . و کذب و افترای ضبه را بین الناس اشهار داد .

مقاله حزن کلاله شهادت عمر رضی الله

تعالی عنه و صورت جریان شوری

و خلافت عثمان بن

عفان رضی الله

تعالی عنه

مغیره بن شعبه از نصرانیان ایران بنام ابولؤلؤ غلامی ازاد کرده بود که هر روز مبلغ دو درهم خراج میداد . روزی ان نابکار در بازار بصره رضی الله تعالی عنه دوچار شده از دادن مبلغ دو درهم در یک روز شکایت نمود . عمر از و پرسید که پیشه تو چیست . گفت اهنکری و نجاری و نقاشی . عمر گفت بنسبت اینقدر صنعت خراج توچندان بسیار نیست . و شنیده ام که ساختن آسیای هوا نیرمی

دانی . ایام بخواهی که برای من هم آسیابی بسازی . گفت برای تو آسیابی بسازم که از شرق تا غرب همکنان پسند نمایند . حضرت صبح بعد از رفتن ابولولو بنزد یکان خود گفت این غلام مرا تهدید می نماید . روز دیگر بوقت نماز بامداد تا کمان ابولولو بایک خنجر دور مسجد درآمده امیر المؤمنین را از شش جاز خمدار گردانیده . کلب این ابی بکیر را نیز بقتل رسانید . بقول ابن اثیر با کلب این ابی بکیر چند نفر دیگر راهم قتل کرده است . عمر رضی الله تعالی عنه از تأثیر زخما بیتاب شده در مسجد بنخواست . و عبدالرحمن بن عوف را پیشوای نماز گردانید . و بعد از نماز بخانه رسیده از تأثیر آن یک زخم جان شکار که بزیر نافش کار کرده و از دیگر زخما عمیق تر بود . امید از زندگانی بریده برای استخلاف یکی از اصحاب رسول الله که احق والیق و افضل و اکمل باشد تأمل نمود و گفت اگر ابو عبیده زنده بود خلافت را بدو وصیت می کردم . بعد از آن عبدالرحمن بن عوف را خواند و گفت می خواهی که خلافت را بتو بگذارم . عبد الرحمن گفت ایابرای قبول خلافت بمن پند می دهی . گفت نه . گفت در آن صورت و الله من هم خلافت را قبول نمیکنم . عمر گفت ( فیهنی صمتاً حتی اعهد الی نفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو عنهم راض ) معنیش آنکه پس چنان پندار که گویا من این سخن را بتو نگفتم ام تا یکی از آنانکه پیغمبر علیه السلام تا وفات از ایشان خوشنود بود عهد نمایم . بعد از آن علی و عثمان وزیر و سعد را خوانده و عبد الرحمن را نیز از زمره ایشان شمرد و گفت باید که سه روز منتظر طلحه باشید اگر بیاید بدو سپارید . و اگر نیاید در آن حال برای خلافت از میان خود یکی را انتخاب نماید

خلیفه رانیز باید که بنام خدا سو کند خورده تعهد نماید تا خویشا  
 وندان خود را بر بندگان خدا بار نکرداند . و در حق نیکوکاران  
 انصار که مهاجرین اسلام را جای داده یاری کرده اند احسان .  
 و بدکاران ایشان رانیز عفو و مرحمت و صدقه های قوم عمر بر او که ماده  
 و مایه اسلام هستند بانفاق مساکن و فقرا صرف . و عهد و میثاق  
 قهای رسول الله علیه السلام رانیز نکه داشته و قائماید . بعد از آن  
 روی بسوی آسمان کرد و گفت خدا یا حی دانی که برای اعلای شان  
 اسلام و محافظه بندگان ناتوان و مصلح مملکت مبالغه تمام نموده ام .  
 و کسیکه بعد از من خلیفه خواهد شد انرا نیز در امن و آرام گذاشته ام .  
 بعد از آن اباطلحه الانصاری را فرمود که همکنی ایشانرا یعنی آن  
 ذوات را که برای شوری انتخاب شده اند در حجره بگذار .  
 و خودت نیز بر در استاده باش که تا قرار دادن شان در میان خود کسی  
 دیگر در آنجا ندراید . بعد از آن از فرزند خود عبدالله پرسید که  
 مرا که کشته است . گفت غلام مغیره ابولولو . عمر گفت  
 منت خدایرا که قاتل من شخصیت که یکبار هم بخدا سجده نکرده  
 است . بعد از آن برای دفن شدن خود نزد رسول الله و ابوبکر  
 از عایشه اجازت خواست . ایشان هم قبول کردند . بعد از آن  
 بفرزند خود عبدالله گفت باید که تونیز در شوری حاضر باش که  
 اگر رای اهل شوری بیکطرف بسیار باشد تونیز بجناب کثرت میل  
 نمای . و اگر در رأی اختلاف نمایند در آن صورت تو حکم میشوی  
 اما در امر خلافت داخل نیستی و اگر در رأی شان مساوات حاصل  
 شود در آن صورت بطرفی که عبدالرحمن باشد تونیز همان طرف را  
 اختیار کن تا کثرت حاصل شود . بعد از آن مهاجرین و انصار را

بحضور خود قبول نمود . و علی و عباس رضی الله تعالی عنهما  
 بر بالین خلیفه نشسته و طیب را طلبیده در معالجه اش دقت نمودند .  
 و نجس را محال دیده گفتند خلافت را وصیت نمایی گفت وصیت  
 کرده ام . بعد از آن از دنیا اعراض نموده تانفس و اسپین بذکر الله  
 مشغول گردید مدت خلافت عمر رضی الله تعالی عنده سال و شش  
 ماه بوده بتاریخ بیست و سوم سنه هجرت سنیه به بیست و هفتم شهر  
 ذی الحجه روز چهارشنبه روح مقدسش از محبس قفس بدن پرواز  
 و بساحه بی میساحه عالم قدس ارتقا نمود . رضی الله تعالی  
 عنه بعد از آن از اصحاب کرام ابو طلحة الانصاری و مقداد فراخور  
 وصیت خلیفه نخلد مقام ان ذوات کرام را که یکی از ایشان برای  
 امر خلافت انتخاب میشد بیک روایت بخانه مسور بن محزمه  
 و بروایت دیگر در خانه عایشه رضی الله تعالی عنها فراهم  
 آوردند . چون در امر انتخاب افکار امرا و اصحاب متشعب شده  
 در مدینه منوره همچان واضطراب رونمون شد . پس بعض اهل  
 شوری برای رفع قیل و قال بعبد الرحمن بن عوف را نمودند که خلافت را  
 قبول نماید . اما ان ذات قبول نکرده امر خلافت در میان علی  
 بن ابی طالب و عثمان بن عفان متردد ماند . شب سوم عبد الرحمن  
 با علی و عثمان تا نماز بامداد مانده و حرفهاییکه در میان خود مخفی رانده بودند  
 بظهور نیامدند . چون بعد از نماز مهاجرین و انصار و دیگر امرای اسلام  
 بمسجد شریف باز دحام تمام جمع شدند . عبد الرحمن بن عوف جماعترا  
 گفت درین باب رای شما چیست . از ایشان هم بعضی کسان علی  
 و بعضی عثمانرا خواسته قیل و قال را بدرجه رسانیدند که عبد الرحمن  
 از حدوث فتنه اندیشیده علی را گفت ای تو بکتاب الله و سنت

رسول الله و در امر خلافت بسلوک شیخین یعنی ابو بکر و عمر اتباع  
می نمایی . علی گفت بدرجه علم و وسعت اجتهاد خواهم کرد .  
بعد از آن عبدالرحمن بعینه آن کلام را بعثمان بن عفان بیان نمود .  
عثمان گفت آری قبول میکنم . پس عبدالرحمن روی بسوی  
آسمان کرده . دست عثمان را گرفت و گفت خدایا شاهد باش  
که این بار امانت را که بر کردن خود داشتم بر کردن عثمان می نهم .  
بعد از آن کسانی که در مسجد بودند ایشان هم بعثمان بیعت نمودند .  
در آن روز طلحه رضی الله تعالی عنه نیز از سفر باز آمده با خلیفه  
جدید ملاقات کرد . عثمان بدو گفت اکرمی خواهی اکنون  
هم خلافت را بتومی گذارم . طلحه گفت مگر همکنان تو بیعت  
نکرده اند . گفت آری کرده اند . گفت من هم از اجماع امت  
جدا شدن نمی خواهم . و زود دست عثمان را گرفته بیعت نمود .  
اگرچه درین ماده شجره روایات شاخهای بسیار دارد و هر فرقه  
موافق افکار خود بر شاخی قرار گرفته باشد . ولیکن در حقیقت  
حال نتیجه مأل و صحت مقال بر همان منوال است که محرر گردید .  
اگر اهل انصاف تواریخ معتبره را بنظر امعان مطالعه نمایند .  
امید واثق بر آن دارم که ایشان هم بی شک و شبهه آنرا تصدیق  
خواهند کرد . من این مقاله را از تاریخ ابن اثیر و ابن خلدون  
تلخیص کرده ام . و به کتابهای تاریخ دیگر آئمه این فن نیز مراجعت  
نموده ام

از تواریخ ابن اثیر و ابن خلدون روایت آتی الذکر نیز بدین وجه  
تلخیص میشود که بعد از وفات عمر رضی الله تعالی عنه روزی  
عبدالرحمن بن ابو بکر برای ملاقات عبدالله ابن عمر از خانه خود

برآمده می‌آمد که در اثنای راه قاتل خلیفه ابولؤلؤ را همراه فیروزان و جفینه دیده ( فیروزان و جفینه هر دو از نصرانیان حیره بودند . چون فیروزان بدست اسلام اسیر شده بمدینه رسیده بود عمر رضی الله تعالی عنه کناهش را بخشیده و برای نفقه اش از بیت المال مبلغ دو هزار درهم ماهیه معین و محل اقامتش را نیز در مدینه مقرر کرده بود ) و حال ایشان از دیدن عبدالرحمن پریشان شده بطرفی می‌رفتند که از میان ایشان يك خنجر دور و بر زمین افتاد . عبدالرحمن هر سه را قاتل خلیفه پنداشته در هنگام ملاقات . عبدالله بن عمر از قضیه مذکور آگاهی داد . عبدالله نیز زود رفته و هر سه را با شمشیر بریده از کار فارغ شده بود که ناگهان سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه رسیده و حال مذکور را دیده گریبان عبدالله را گرفته پیش خلیفه عثمان زمان یعنی عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه رسانید و گفت این مرد قاتلست . باید که بقصاص خود برسد . و عبدالله را در زندان انداختند . اگر چه علی کرم الله تعالی وجهه نیز آمده در باب قصاص عبدالله زای خود را بیان نموده بود ولیکن عمرو بن العاص پیش خلیفه آمد و گفت دیروز عمر شهید شده و امروز هم فرزندش را قتل کردن روانمی بینم عثمان رضی الله عنه گفت ولی فیروزان و جفینه منم و دیت ایشان را نیز از مال خود بیت المال ادامی سازم . و عبدالله را عفو نموده رهایی دادند .

آیا باعث تعجب نیست که ابولؤلؤ عمر رضی الله تعالی عنه را در مسجد شریف در میان مجمع اسلام شهید کردند . و حکومت او را گرفته در زندان نیندازد . و فرزند عمر عبدالله تنها يك ظن و شبهه هم او را و هم رفیقانش فیروزان و جفینه را بقتل رساند . و سعد بن ابی وقاص